

FOLKRENDEN

دسمن مردم

Henrik Johan Ibsen

هنریک ایبسن

میر مجید عمرانی



نشر نیروز

سرشناسه: ایسن، هنریک، ۱۸۲۸ - ۱۹۰۶ م. Ibsen, Henrik
عنوان و نام پدیدآور: دشمن مردم: نمایشنامه در پنج پرده (۱۸۸۲) اثر هنریک ایسن؛
برگردان از زبان نروژی میر مجید عمرانی
مشخصات نشر: تهران: دنیای نو، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص.
شابک: 978-964-172-050-8
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Folkefiende
یادداشت: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشرین و مترجمین متفاوت منتشر شده است.
موضوع: نمایشنامه نروژی - قرن ۱۹ م.
شناسه افزوده: عمرانی، میر مجید، مترجم
رده‌بندی کنگره: PT
رده‌بندی دیویی: ۸۳۹/۸۲۳۶
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۲۴۴۱۶



نشر دنیای نو

دشمن مردم
هنریک ایسن

برگردان از زبان نروژی: میر مجید عمرانی

حروفچینی: بهروز، لیتوگرافی فرانکش، چاپ: رهنما،

چاپ اول: ۱۳۸۹، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۷۲-۰۵۰-۸

نشر دنیای نو: تهران، انقلاب، خ ۱۲ فروردین پلاک ۳۰۰

تلفن: ۶۶۴۰۲۵۷۱، دورنگار: ۶۶۴۹۱۹۰۸، صندوق پستی: ۱۳۱۴۵/۱۶۹

پست الکترونیک: E-mail: info@donyayenopub.ir

کلیه حقوق محفوظ است

قیمت: ۲۹۰۰ تومان

سخنی کوتاه با خواننده

تا آنجا که می‌دانم، تا کنون سه برگردان فارسی از نمایشنامه‌ی «دشمن مردم» ایبسن به بازار آمده است: یکی به کوشش آقای سید محمدعلی جمالزاده، دیگری آقای ا. ح. آریان پور و سومی (که من بدبختانه آن را در دسترس ندارم) آقای رستگار. آقای جمالزاده آن را از روی ترجمه‌ی فرانسوی کونت پروزور و آقای آریان پور از روی دو ترجمه‌ی انگلیسی، نخستین به خامه‌ی آقای شارپ و دومی الینور مارکس، به فارسی برگردانده است.

چنین توجهی به «دشمن مردم» ایبسن بدون تردید برای همه‌ی دوستداران هنرهای نمایشی و نیز همه‌ی اندیشه‌ورزان و اندیشه‌دوستان ایرانی جای بسی شادی و نیز ارج‌گذاری است. اما آنچه در رویارویی این برگردان‌ها با متن اصلی - نروژی - به چشم می‌خورد، شکافی است که میان‌شان با تراویده‌های خامه‌ی ایبسن پدید آمده است. این شکاف گاه آن‌چنان ژرف می‌شود که چهره‌ی

آدم‌های نمایشنامه به بازتاب رنگ پریده‌ی خود در آینه‌ای زنگار گرفته می‌مانند. چرا؟

یکی از این چرایی‌ها، در فرگشت پر از رویداد و بلندی و پستی خود زبان نروژی است. بد نیست به کوتاهی یادآور شویم که: پس از برپایی اتحاد نروژ و دانمارک در نیمه‌ی اول سده‌ی شانزده (۱۵۲۵)، زبان دانمارکی با شتاب جایگزین زبان کتبی نوررون - زبان نروژی آن زمان - شد. کپنهاگ مرکز اداری اتحاد و جایگاه تخت و تاج شد. زبان اداری نروژ نیز، پیداست، از این دگرگونی‌ها برکنار نماند و آن چه از نوررون مانده بود، دانمارکی شد. در عمل، زبان دانمارکی در حدود چهار صد سال زبان رسمی نگارشی نروژ بود.

در سده‌های پس از اتحاد، شکاف بزرگی میان زبان گفتاری و نوشتاری بود. زبان نوشتاری به طور کلی دانمارکی بود، هر چند زبان گفتاری مردم کوچه و خیابان، لهجه‌های گوناگون نروژی بود. با این همه، زبان گفتاری «فرهیختگان» که در میان لایه‌های اجتماعی بالایی به کار می‌رفت نیز سخت رنگ و روی دانمارکی به خود گرفت. پس، در مراسم رسمی و مهم نیز زبان گفتاری تا آن جا که می‌شد دانمارکی بود.

سرانجام، در ۱۸۱۴ اتحاد با دانمارک از هم گسیخت و برپایی نخستین مجلس قانونگذاری نروژ، در کوتاه زمانی به خواست زنده‌سازی دگرباره‌ی زبان اصیل نروژی انجامید. گردانندگان کشور به بازآفرینی حس ملی، از آن میان در زمینه‌ی زبان، روی آوردند. زبان و فرهنگ و هنر کشور به دوری از دانمارک و نیز سوئد روی آورد. اما زبان نروژی تازه در آغاز راه خودیابی بود.

دیگری، زبان خود ایسن است. او زندگی هنری خود را با

وفاداری بی‌خدا به زبان نوشتاری دانمارکی آغاز کرد. اما از زمانی که کار خود را در تماشاخانه‌ی ملی آغاز کرد، به مسائل مربوط به زبان سخت علاقمند شد. روی‌آوری او به زبان نروژی در پرگینت به اوج رسید. این نیز از آن‌جا که نمایشنامه پیوند استواری با زندگی و افسانه‌ی مردم نروژ داشت طبیعی بود. اما کمابیش از ۱۸۷۰، زبان ایسن رو به دگرگونی نهاد. چهره‌های نمایشنامه‌های ایسن معمولاً زبان شهری لایه‌های بالای جامعه را به کار می‌بردند که روشن است، در پیوند با گرایش ادبی واقع‌گرایی بود.

کوتاه سخن، زبان ادبیات در سال‌های پایانی سده‌ی نوزده را می‌توان دانمارکی - نروژی خواند.

اما روشن است، در این صد و چند ده سالی که از نگارش «دشمن مردم» می‌گذرد، زبان همچنان فرگشت خود را پی‌گرفته است و دیگر برای خود نروژی‌ها هم ساده نیست همه‌ی واژگان کارهای ایسن و بار آن‌ها را بازشناسند و دریابند. شاید بد نباشد بگویم که بارها و بارها از آشنایان نروژی خود در باره‌ی این یا آن واژه‌ی کارهای ایسن می‌پرسیدم، اما در پاسخ با لبخندهای شگفت‌زده اما به نوبه‌ی خود شگفت‌انگیزی روبه‌رو می‌شدم. بسا گاه‌ها در بهترین حالت، گمانه‌زنی‌های دور خود را به زبان می‌آوردند که نمی‌توانست چندان همخوانی‌ای با واژه‌ها داشته باشد.

از این‌ها گذشته، این‌جا می‌توان همچنین از گستردگی دامنه‌ی معنایی واژه‌های نروژی، سایه روشن آن‌ها، شناخت، دریافت و برداشت برگرداننده از چند و چون روانی و منش چهره‌های نمایشنامه، ذوق شخصی او و میزان کشش‌اش به بازی نقشی در روند برگردان اثر سخن گفت. و تازه، همه‌ی این عوامل دو چندان

می شود آن گاه که اثری از زبان دوم به زبانی برگردانده می شود.

سخن کوتاه، این ها از عواملی است که به دوری برگردان های کنونی ایسن از اصل خود انجامیده است. حال شاید بد نباشد نگاهی گذرا بیندازیم به برخی جاهای این برگردان ها تا ضرورت برگردان کنونی را نشان دهیم:

آقای جمalzاده:

«دکتر - کاترین، حرف های تو مرا می خندانند، آیا دلت می خواهد که من جنگ نکرده مغلوب بشوم و در مقابل افکار عمومی و این لاطانات به زانو بیفتم. منظور من مثل روز روشن است و مثل طلا می درخشد - من می خواهم توی مغز گندیده این جانورهای دوپا داخل کنم که بدترین و غدارترین دشمن آدم های آزاد همین کسانی هستند که اسم شان را لیبرال و آزادی خواه گذاشته اند و این احزاب و دسته بندی ها حلقوم حقایق جوان و نوظهور را با بی رحمی هرچه تمام تر در میان گازانبر انگشتان خود به قصد کشت می فشارد و با همین حرف های تو خالی و پرطننه است که حق و عدالت و اخلاق را کن فیکون می کنند و کار را به جایی می رسانند که دیگر برای انسان قدرت تنفس باقی نمی ماند.

جناب ناخدا، عقیده ی سرکار در این باب چیست؟ تصور نمی فرمایید که عاقبت این حقایق حقه را به این مردم خواهم فهمانید؟

- والله من اهل این صحبت ها نیستم و»

آقای آریان پور:

«دکتر: کاترینه، چقدر حرف‌های تو مضحک است! واقعاً تو خیال می‌کنی من کسی هستم که تسلیم اکثریت بشوم تا مرا بکوبند و از معرکه برانند. نه، متشکرم! من می‌خواهم این حقیقت را در گوش عوام‌الناس فرو کنم که لیبرال‌ها موذی‌ترین دشمنان آزادی هستند. می‌خواهم آفتابی کنم که برنامه‌های حزبی حقایق تازه و نوظهور را پایمال می‌کند. می‌خواهم نشان بدهم که مراعات مصالح و مقتضیات اخلاق و عدالت را معکوس و مسخ می‌کند. می‌خواهم ثابت کنم که حیات ما بر اثر این عوامل قیافه منحوس و زنده‌ای به خود می‌گیرد. آقای هورشر، فکر نمی‌کنید من بتوانم این‌ها را به مردم بفهمانم.»

متن نروژی:

«پزشک استوکمان: تو هم راستی بامزه‌ای‌ها، کاترینه. نکنند می‌گویی بگذارم افکار عمومی و اکثریت فشرده و هم‌چو چیزهای اهریمنی از میدان به درم کند؟ نه، ممنونم، کاترینه! آن چیزی که من می‌خواهم، ساده و خوب و سر راست است. من تنها می‌خواهم این را توی کله‌ی این سگ‌های ولگرد فرو کنم که این لیبرال‌ها، آب زیرکاه‌ترین دشمنان آدم‌های آزاده‌اند، که برنامه‌های حزبی گلوی همه‌ی حقایق نوپای زنده را می‌پیچانند، که مصلحت‌گرایی، اخلاق و عدالت را کله‌پا می‌کند، آن‌چنان که سرانجام زندگی در این‌جا پاک دهشتناک می‌شود. خب، شما ناخدا هورشر، گمان نمی‌کنید که بتوانم این را به مردم بفهمانم؟

هورشر: شاید هم. من درست از این چیزها سر در نمی‌آورم.»

آقای جمالزاده واژه‌ها و مثل‌هایی آورده است که نشانی از آن‌ها در متن ایبسن نیست. او خود در نامه‌ای از ژنو به تاریخ اول دی ماه هزار و سیصد و چهل در باره‌ی برگردان خویش می‌نویسد: «مترجم ایرانی باید پاره‌ای تصرفات جزیی را که البته خدشه و لطمه‌ای به اصل امانت وارد نسازد ولسی فهم مطلب و موضوع و منظور نویسنده‌ی اصلی را برای خوانندگان ایرانی متوسط‌الحال (از لحاظ سواد و اطلاع) آسان‌تر سازد جایز شمارد... از جهات دیگر هیچ استبعادی ندارد که ترجمه‌ی آقای آریان‌پور بر ترجمه‌ی من ترجیح داشته باشد و بهتر و پاکیزه‌تر باشد.»

اما آقای آریان‌پور به متن آقای شارپ وفادار مانده است، پس به ناچار در ترجمه‌ی خود از سویی همه‌جا بازتابنده‌ی دریافت، برداشت، ذوق و سلیقه (و نیز گاه بی‌دقتی‌ها، از آن میان برخی جافتادگی‌ها) ی‌اوست و از سوی دیگر، پیرو دریافت، برداشت و کشش خویش به بازآفرینی یک نمایشنامه‌ی بزرگ.

همان‌گونه که در آغاز سخن گفتم، سنجش موشکافانه‌ی این برگردان‌ها نشان‌دهنده‌ی ناهمخوانی‌ها و دوری‌های گاه کوچک و قابل چشم‌پوشی، اما گاه بزرگ و پرسش‌انگیز است. باید گفت روشنی و پاکی واژه‌ها در برگردان نمایشنامه‌های ایبسن از اهمیت بسیاری برخوردار است، به ویژه از آن رو که اندیشه در آن‌ها جایگاهی والا دارد. ایبسن، مرد اندیشه است: اندیشمند، اندیشه‌پرداز و اندیشه‌ساز. او صحنه‌ها می‌آراید، چهره‌ها می‌آفریند و در این صحنه‌ها به کشش و واکنش برمی‌انگیزد تا سرانجام خواننده را به اندیشه یا اندیشه‌هایی رهنمون شود. کاستن‌ها و افزودن‌ها،

ناروشنی‌ها و گنگی‌ها، سیمای چهره‌های نمایشنامه‌ی ایسن را دچار ناراستی‌ها و کژی‌هایی می‌کند که شناخت آن‌ها و دریافت نمایشنامه را دشوار می‌سازد. این مسئله، از نگاه من، خواهان حل بود و حل، برگردان دگرباره‌ی اثر، اما این بار از زبان اصلی بود. با این امید که این برگردان، پایه‌ای شود برای مترجمانی که دیرترها باز هم به انگیزه‌ی بسا بهینه‌سازی‌ها، برگردانی از این کار انجام خواهند داد، به همان‌گونه که ترجمه‌های پیشین هر کدام نقش خود را در زمان خود بازی کردند و پایه‌ای برای آیندگان، نهادند. از آن میان من، از همه‌ی مترجمان پیشین این اثر سپاسگزارم و این برگردان را نیز به ایشان پیشکش می‌کنم. دیگر این‌که، انگشت گذاشتن بر این ناهمخوانی‌ها، نشان دادن ناگزیری رسیدن به دریافت‌های گوناگون از سخنان چهره‌های نمایش و به پیرو آن، یافتن تصویری کمابیش دور از آن تصویری که ایسن آفریده است، کاری است شاید شایسته‌ی انجام، اما در این جا من تنها مواردی از برگردان آقای آریان‌پور و برگردان از زبان نروژی را می‌آورم تا شاید این روشنگر انگیزه‌ام در ارائه‌ی ترجمه‌ی تازه باشد و داوری در باره‌ی بایستگی و شاید شایستگی برگردان تازه را به خوانندگان وامی‌گذارم:

آقای آریان پور:

«شهردار: باید بدانید که من به مقاله‌نویسی برادرم ایرادی ندارم، می‌تواند به وسیله‌ی روزنامه به آسانی نظر مردم را جلب کند، مخصوصاً روزنامه‌ی شما، آقای هووستاد، که من در حسن نیتش تردید ندارم.

هووستاد: سپاسگزارم، آقای شهردار.»

متن نروژی:

«کلاتر: خوب بله. من هیچ به‌اش خورده نمی‌گیرم که برای خواننده‌هایی می‌نویسه که بیشترین همدلی‌ها رو می‌تونه از شون انتظار داشته باشه. تازه، آقای هووستاد، خود من هیچ دلیلی برای دلخوری از روزنامه‌ی شما ندارم. هووستاد: نه، من هم جز این فکر نمی‌کنم.»

آقای آریان‌پور:

«کاترینه: آقای هووستاد، نمی‌فرمایید آن‌جا چیزی میل کنید؟
توماس حتماً حالا دیگر می‌آید.
هووستاد: سپاسگزارم. باید به شکم هم رسید!»

متن نروژی:

«خانم استوکمان: آقای هووستاد، برین تو و یه لقمه چیزی بخورین! تو این میون هم شوهرم حتماً می‌آد.
هووستاد: متشکرم. شاید یه لقمه‌اکی خوردم.»

آقای آریان‌پور:

«دکتر: باید همه شئون اجتماع را از وجود اشخاص ناصالح پاک کرد. - من از صبح امروز به این حقیقت رسیده‌ام. رفقا، اجتماع ما به رهبران جدیدی احتیاج دارد، به پرچمداران جوان پرشور...»

متن نروژی:

«دکتر استوکمان: می‌دونین، همه‌ی پیرو پاتال‌های وصله‌پینه‌کار

رو باید تاروند. اون هم تو هر زمینه‌ای. امروز چشم‌اندازهای اون چنان بیکرانی پیش چشم من باز شده که نگو. هنوز برام درست و حسابی روشن نیس، اما حتماً روشنش می‌کنم. ما باید پی پرچمدارهای جوان شاداب بگردیم، دوستان من. ما باید فرمانده‌های تازه در همه‌ی خطوط مقدم مون داشته باشیم.»

آقای آریان‌پور:

«دکتر استوکمان: در این چند روز اخیر همه‌ی مردم، گستاخانه با من درافتاده‌اند، سعی کرده‌اند زبان مرا ببندند. من هم تاکنون بدون دغدغه و ناراحتی مثل شیر از حقوق قانونی خودم دفاع کرده‌ام...»

متن تروژی:

«دکتر استوکمان: اگه تنها چند روز پیش کسی دلش رو پیدا می‌کرد با همچو کاری مٹ کار امشب دهنم رو ببنده مٹ شیر از حقوق انسانیم دفاع می‌کردم!...»

آقای آریان‌پور:

«نفر دوم: نه، دکتر، ما حیوان نیستیم! به جان خودم، ما نیستیم! دکتر: به جان خودت، رفیق، ما همه حیوانیم. درست است که ما عالی‌ترین حیوانات هستیم، اما نکته این جاست که حتی در بین ما هم حیوان خوش‌نژاد و اصیل، بسیار نادر است. آدم ولگرد با آدم تربیت شده خیلی فرق دارد، عیناً همان‌طور که سگ ولگرد با سگ خانگی فرق داشت...»

متن نروژی:

«یک مرد دیگر: آقای دکتر، ما حیوان نیستیم.

دکتر استوکمان: چرا، به جان خودم، ما حیوانیم، پدر! ما همگی مون هر چی دلتون بخواد حیوانیم. اما راستش حیوان والا میونمون چندان پیدا نمی‌شه. اوه، آدم از تبار سگ پودل کجا و آدم از تبار سگ و لگرد کجا؟...»

آقای آریان‌پور:

«دکتر: علت عامی بودن برادرم این است که عیناً مانند اجدادش فکر می‌کند و افکار کهنه را کورکورانه می‌پذیرد. این قبیل اشخاص مقلد و محافظه‌کار و کهنه‌پرست که بی‌چون و چرا افکار کهنه را می‌پذیرند، اگر عامی نباشند، پس چه هستند؟ برادر ظاهرالصلاح من در حقیقت هیچ‌گونه امتیازی بر سایر افراد عامی ندارد از افکار آزاد کاملاً بی‌بهره و مخالف آزادفکری است.»

متن نروژی:

«دکتر استوکمان: عامی‌یه، برا این‌که همون افکار و همون عقاید بالاسری‌هاش رو داره. آدم‌هایی هم که همچو کاری می‌کنن، از دید معنوی عامی‌ان. خب، برا همین هم برادر با فر و شکوهم پتر در اصل بدجور از والایی و در نتیجه هم، این همه از آزادمنشی کم بهره‌س.»

آقای آریان پور:

«دکتر: ... ولی لعنت بر شیطان! چرا من در فکر مردم باشم؟
واقعاً مضحک است، مسخره است! آن‌ها به من «دشمن مردم»
لقب دادند. پس باید من هم دشمن آن‌ها باشم!»

متن نروژی:

«اما به درک، - در اصل این جریان سرپاش حماقته. مگه
نگفته‌ن من دشمن مردم‌ام، خب پس بذار دشمن مردم باشم.»

آقای آریان پور:

«کیل: ... من ابداً مایل نیستم مرا به این اسم صدا کنند. من
می‌خواهم بعد از این پاک زندگی کنم و پاک بمیرم.»

متن نروژی:

«مرتن کیل: نه، ممنون. من دست از نام و آوازه‌ی نیکم
نمی‌کشم. شنیده‌م مردم بهم می‌گن «شغار». «شغار» هم خب یه جور
خوکه. اما نمی‌آد روزی که اون‌ها حقانیتی برای این حرفشون پیدا
کنن. من می‌خوام مٹ یه آدم پاک و پاکیزه زندگی کنم و بمیرم.»